



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و سی و یکم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین
برنامه ۹۳۱ ترجیع ۴۳ و ابیات انتخابی
به نام خداوند عشق

زین دودناک خانه گشادند روزنی
شد دود و، اندر آمد خورشیدِ روشنی

آن خانه چیست؟ سینه، و آن دود چیست؟ فکر
ز اندیشه گشت عیشِ تو اشکسته گردنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شمارهٔ چهل و سوم

در بیت اول ترجیع، عباراتی مانند: «خانه دودناک و روزن و گشادن آن و رفتن دود و طلوع خورشید» از مرکز ما کلمات مهمی است که مولانای عزیز به آن‌ها اشاره می‌کند. حال توضیح مختصری مرتبط با این عبارات: خانه چیست؟ خانه همان سینه و مرکز و درون من است که تمامی فعل و انفعالات در آن صورت می‌گیرد. دود چیست؟ دود یعنی تبدیل زندگی به رنجش، دود یعنی: تبدیل زندگی به اضطراب و حسادت، دود یعنی تبدیل زندگی به کینه و ترس، و دود همان افکار همانیده است که در طول شبانه روز مرا به خود مشغول می‌سازد.

ذات ما از ابتدا شادی بی سبب بوده است و دارای عیش و نوش، ولی با افکار همانیده دودزا دچار گردن شکستگی می شود و شادی و خوشحالی خود را از دست می دهد و روزن همان فضای گشوده شده سینه و خاصیت انبساط و فضاگشایی انسان است که استعداد خدادادی او محسوب می شود و دارای این خاصیت که همه انسان ها را در بر می گیرد و همه انسان ها دارای این خاصیت می باشند. خداوند روزن دل را در درون ما قرار داده است و برای همگان باز. ولی با همانیده شدن دردها و افکار واهی و بیهوده و گذرا این روزن بسته شده است و جلوی تابش و طلوع خورشید زندگی را گرفته است و به جای آن تیرگی و سیاهی است که بیرون آمدن از آن کاری سخت است و مشکل ساز.

جانِست چون شعله، ولی دودش ز نورش بیشتر
چون دود از حد بگذرد در خانه ننماید ضیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

شعله و نور زندگی حال جای خود را به دودهای درد و غم و اندوه می دهد و دچار توهم ذهنی می شود و افسانه من ذهنی را به وجود می آورد، که دیگر در روزن و سینه شکافته شده خبری از نور و روشنائی نیست.

مولانای عزیز در همین ابتدا چگونگی ایجاد این دردسرهای انسان را بیان می‌کند که چگونه دود را در مرکزش به وجود می‌آورد؟ یکی از این عوامل پرهیز از افکار همانیده دودزا سوال و جواب‌های بی‌مورد که در ذهن نقش می‌بندد و انسان دوست دارد که جواب هر سوال را بشنود و غافل از این که جواب بعضی از سوالات ذهنیست و او را بیشتر در ذهن مشغول افکار همانیده می‌سازد و احتما کردن از اندیشه‌های پوچ و بی‌مورد که گورخر معنا و خرد زندگی را می‌بلعد و هر لحظه زندگی توسط شیر همانیدگی‌ها دریده می‌شود.

اَحْتَمَا كُنْ اَحْتَمَا ز اندیشه‌ها
فَكْرَ شِيرٍ وَ گُورٍ و دلها بیشه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۹۰۹

مورد بعدی ایجاد نشدن دود در مرکز، کوشش‌های فعالانه و آگاهانه برای رعایت کردن انصتوا است. انصتوا یعنی خاموشی ذهن. انصتوا یعنی در ذهن سوال و جواب نکردن و حرف نزدن و لال شدن. تا زندگی از زبانم سخن بگوید و خرد خود را بیان نماید و آگاهانه می‌توانم حرف نزنم و شنونده عاقل باشم و ذهنم را به فعالیت در نیاورم.

أَنْصِتُوا رَا غُوشَ كُنْ، خَامُوشَ بَاشْ
 چُونِ زَبَانِ حَقِّ نَگَشْتِي، غُوشَ بَاشْ
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۴۵۶

و به فرمان خاموش باشم او گوش فرا دهم، چراکه هر موقع حرف می‌زنم، هستی ایجاد می‌کنم و هستی ایجاد کردن یعنی دود به وجود آوردن و همانندگی ایجاد کردن و خانه را دود آلود کردن و روزن را بستن، و چون زبان حق نگشتم ساکت باشم و گوش فرا دهم، تا زندگی از زبانم سخن بگوید. مورد بعدی با احتیاط کردن در مورد قرین و همنشین دود ایجاد نکنم. سوالی که در این جا باید از خودم بپرسم این است که آیا من قرین خوبی برای دیگران هستم و انرژی و خرد الهی را از من دریافت می‌نمایند؟ و چه تاثیراتی روی دیگران می‌گذارم؟ و آیا می‌توانم در معرض قرین‌های خوب قرار بگیرم و با آن‌ها هم‌فرکانس بشوم؟ و آیا می‌توانم فضای درونم را بی‌نهایت گشوده سازم؟ و قرین خودم را زندگی و خداوند و عشق قرار بدهم؟

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

و همچنین باید بدانیم که هم خوبی و هم بدی از طریق ارتعاش به مرکز انسان ها بازخورد می کند، حتی بدون این که کوچک ترین گفت و گو و سخنی بین آن ها رد و بدل شود. مورد بعدی ایجاد روزن است. تعهد و هماهنگی به مرکز عدم کلید کار است و روزن را گشوده نگه می دارد و هرچه این فضا بازتر، روزن بزرگ تر می شود و اختیار امور ما در دستان نیرومند زندگی و خرد کل قرار می گیرد.

روزنِ جانم گشاده‌ست از صفا
می‌رسد بی واسطه نامه خدا

نامه و باران و نور از روزنم
می‌فتد در خانه‌ام، از معدنم

دوزخ‌ست آن خانه کآن بی روزن است
اصل دین، ای بنده روزن کردن است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۲۴۰۲ تا ۲۴۰۴

و همچنین، وقتی که از جنس نابی خداوند می‌شوم روزنم که جای همانیدگی‌ها بود، جایش را به نور صاف و روشن عشق الهی می‌دهد، که به مادیات آغشته نشود و لحظه به لحظه پیغام خداوند را از طریق روزن به مرکز همانیده‌ام می‌رساند و همانیدگی‌هایم را علاج می‌کند و درون و بیرونم را می‌بینم. و هرکسی که در خانه پر از دود همانیدگی‌ها زندگی می‌کند روزن درونش گشوده نشده است و خانه آن جهنم است و دوزخ. درحالی که اصل و اساس دین، فضای گشوده‌شده و مرکز عدم است که می‌تواند تجلی‌گاه انوار عشق الهی باشد که به مرکز و به درونم بازتاب می‌نماید.

بیدار شو، خلاص شو از فکر و از خیال
یا رب، فرست خفته ما را دهل زنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره چهل و سوم

حال خداوند مهربان مولانای عزیز را با ابیات بیدار کننده‌اش برای بیداری مان فرستاده است و اکنون زمان بیداری ما از خواب همانیدگی‌هاست، تا طعم شیرین آزادی و خلاصی را بچشیم و از افکار دودزای همانیده خود را رها سازیم و وارد عمل شویم.

یک رنگی ست و یک صفتی و یگانگی
جانی ست برپریده و وارسته از تنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره چهل و سوم

حال نتیجه می‌گیرم که از جنس بی‌رنگی و از جنس خداوند شده‌ام و به زندگی زنده و زندگی در من کار می‌کند و زندگی در من حرف می‌زند و زندگی از طریق من گوش می‌دهد و در همه می‌توانم زندگی را شناسایی کنم. زندگی نه جوان است و نه پیر.

پیری و جوانی تمام شده است و دویی‌ها از بین رفته است و جای خودش را به عشق و زندگی داده است و جان زنده به زندگی از من ذهنی پریده است. و در پایان، وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون ، خدانگهدار شما

-زهرا سلامتی ، از زاهدان



خانم فاطمه



مولانای جان در غزل ۲۵۳ دیوان شمس انسان زنده شده به زندگی را به تصویر می کشند

چند نهران داری آن خنده را؟

آن مه تابنده فرخنده را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

خطاب به کسی که به شکر خنده و شادی بی سبب زندگی زنده شده می فرماید تا کی ماه تابنده فرخنده درونت را پنهان کرده و خنده های بی سبب درونت را پنهان می کنی؟ چه چیزی مانع بروز شادی و ریختن نور آگاهی ات به جهان فرم و بی فرمی می شود؟

بنده کند روی تو صد شاه را

شاه کند خنده تو بنده را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

خنده پیاموز گل سرخ را
 جلوه کن آن دولت پاینده را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

روی خندان انسان زنده شده به زندگی، صد شاه همانیدگی را بنده می کند. یعنی تمام همانیدگی های جهان غلام و بنده چنین شاه زنده شده ای هستند. گل سرخ، صحرا و تمام کائنات به ارتعاش عشق و خرد انسان زنده شده احتیاج دارند. پس ای انسان، پیغام ها و آگاهی ات را جلوه بده و پخش کن. کسی که آماده باشد آن را خواهد گرفت. با این آگاهی و خرد، در خود تأمل می کنم تا ببینم چه همانیدگی در من راه شادی بی سبب را در وجودم سد کرده است، آن را شناسایی کرده مطمئنم شناسایی معادل آزادی من از خواب ذهن و بیداری است. زندگی با اتفاقاتش به ما می گوید فضا را بگشا، بیدار شو و تغییر کن تا رشد کنی، بالغ شوی و حقیقت وجودی ات را زندگی کنی. آن چه که نظرم را جلب کرد به شرح زیر است: حس نقص، عیب گیری و کمیابی اندیشی من ذهنی را چه در خود و چه در اطرافیانم شناسایی کنم. این مورد همان تأثیر قرین و همنشین است. افکار محدود و تحقیرکننده من خود و من های ذهنی اطرافیان را بشناسم و ناظرش باشم، تا افکار و خصوصیت های من ذهنی بر من غالب نشوند و حالم را تحت تأثیر قرار ندهد.

غزل ۱۳۷ دیوان شمس:

آن که او را گس به نسیه و نقد نستاند به خاک
این چنین بیشی کند بر نَقدِ کانی چرا؟

آن سیه جانی که کُفر از جان تلخش ننگ داشت
زهر ریزد بر تو و تو شهیدِ ایمانی چرا؟

تو چنین لرزان او باشی و او سایه توست
آخر او نقشِ است جسمانی و تو جانی چرا؟

او همه عیب تو گیرد تا بپوشد عیب خود
تو برو از غیب جان ریزی و می دانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

باید بدانیم وقتی که فضا را باز می‌کنیم فضای گشوده‌شده بر من ذهنی و محدودیت‌هایش غالب و مقتدرست. هشیاری بیدار شده از خواب فکرها با ایجاد فاصله بین خود و من ذهنی، از الگوهای من ذهنی تأثیری نمی‌پذیرد، بلکه ناظر و غالب بر خاصیت‌های من ذهنی (حس نقص، کمیابی، حسادت و ...) و باورهای همانیده آن است.

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان

در میانشان برزخ لایبغیان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۹۷

در این جهان، میان هشیاری حضور و هشیاری جسمی سدی نامرئیست، که درهم نمی‌آمیزند.

هر چه جز عشقست، شد مأکول عشق

دو جهان یک دانه پیش نول عشق

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۲۷۲۶

هر آن چه که به غیر از عشق باشد، یعنی تمام محدودیت‌های من‌ذهنی توسط آن فضای گشوده‌شده خورده می‌شود. دو جهان (دنیا و آخرت) که توسط ذهن نشان داده می‌شود، در برابر منقار عشق دانه‌ای بیش نیست؛ یعنی جهانی که در درون انسان باز می‌شود، مثل اژدهایی عینک همانیدگی‌ها و سیستم دویی ذهن را می‌بلعد. آن هشیاری عدم‌بین و سکوت‌شنو با همکاری ما بی‌نهایت شده، تمام سیستم دویی ذهن یعنی هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد را می‌خورد، غیر از آن جنسی که جنس خداست، هیچ چیز نمی‌ماند.

دانه‌یی مر مرغ را هرگز خورد؟

کاهدان مر اسب را هرگز چرد؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۲۷۲۷

به بیان دیگر من‌ذهنی نمی‌تواند هشیاری را شکار کند و گاه من‌ذهنی توسط عشق و فضای گشوده‌شده عاقبت خورده می‌شود. آگاه شدن از اینکه من‌ذهنی از جنس نیستی و توهم است (می‌توانیم بر روی واژه افکار و توهمات مراقبه کنیم).

خاک برباد است، بازی می کند
کژنمایی، پرده‌سازی می کند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۲۸۱

این جهان نیست، چون هستان شده
وان جهان هست، بس پنهان شده
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۲۸۰

سحاره دنیا، این من ذهنی توهمی ما را چنان سحر کرده که دید وارونه پیدا کرده‌ایم. آن چه را که توهمی بیش نیست در ذهنمان بزرگ می کند. حس ترس، شرم و تمام خصوصیت‌ها و محدودیت‌های من ذهنی در اصل نیست و توهمی بیش نیست. با کار کردن روی خود کم‌کم قدرت تشخیص و تفکیکمان بالا می‌رود. ارزش‌ها، اهداف و تعهدات اصیلمان را بهتر می‌شناسیم و زندگی را پر و یک‌پارچه زندگی می‌کنیم. با افکار (من ذهنی خود و دیگران) درگیر نمی‌شویم. همچنین فرار نمی‌کنیم، بلکه اجازه می‌دهیم باشند، بیایند و بروند ولی اثرشان بر ما کم و قطع شود. از خود و اطرافیانمان انتظار کمال نداشته باشیم. قانون مزرعه و جبران را در کارهای مادی و معنوی رعایت بکنیم.

شناسایی مقایسه کردن‌های مخرب ذهن:

من ذهنی ظاهر و باطنمان را با یک قسمت کوچک از ظاهر مردم قیاس می‌کند. در این مقایسه تخریب‌کننده یا بیشتر از آب درآمد، خود بزرگ‌بین می‌شویم و یا کوچک‌تر شده و حس حقارت و خود کم‌بینی در ما به وجود می‌آید. کار سیستم ذهن مقایسه و قضاوت کردن براساس دید مادی و محدود ذهن است. بجای فضاگشایی و پذیرفتن، از ابزار ملامت و مقایسه استفاده می‌کند. مرتب همانیدگی‌ها را برآورد کرده، اساس اعتماد به نفسی پوشالی دانسته و طرح‌واره کمال‌گرایی، شرم و نقص را به وجود می‌آورد. به شکلی که اعتماد و اطمینان اصیلمان به ادراکات خود را از دست می‌دهیم.

من ذهنی در توهم این است که دیگران خوشبخت هستند و من عقب مانده‌ام؛ در حالی که خوشبختی و رسیدن به شادکامی از بیداری از خواب فکرها و زنده شدن به زندگی این لحظه حاصل می‌شود. زنده شدن به زندگی و تغییرات درونی و بیرونی ما در بیشتر موارد قدم به قدم با رعایت قانون جبران و قانون مزرعه حاصل می‌شود. عشق و شادی اصیل زندگی با عجله، بی‌صبری و مقایسه من‌ذهنی بدست نمی‌آید و بایستی سال‌ها روی خود کار کرده، توجه و تمرکز خود را حفظ کنیم.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدرِ توست راه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۹۶۱

ترک معشوقی کن و کن عاشقی
ای گمان برده که خوب و فایقی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۸۹

مولانای جان بهم گوشزد کرد که:

خشیم یاران فرع باشد، اصلشان عشق نُوست
از برایِ خشیمِ فرعی اصل را رانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

برایِ خشیمِ فرعی غیر اصیل من‌ذهنی، اصل هشیاری و زندگی انسان‌ها را نادیده نگیر. همواره فضا را بگشا، به من‌ذهنی خودت و دیگران سخت نگیر.

از موضع ملامت و سرزنش و نصیحت کردن وارد نشو، بلکه تنها خودت را تغییر بده بیرون خودبخود تغییر می‌کند. همینکه از درون شاد هستیم و حالت‌های حضور را داریم بچه‌ها و اطرافیان ما هم تغییر خواهند کرد.

چند نهران داری آن خنده را؟

آن مه تابنده فرخنده را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

لذت بی‌کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نام او

قاعدۀ خود شکایت است، و نه جفا چرا بود؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

با برنامه عالی ۹۲۰ درک کردم که حس نقص، شرم و پندار کمال من ذهنی جلوی شادی بی‌سبب من را گرفته. خوشبختانه آگاهی و شناسایی معادل آزادی است. پندار کمال، همان تصویر ذهنی بی‌عیبی است که از خود در ذهنمان ساخته‌ایم.

کرده حق، ناموس را صد من حدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۲۴۰

تصویری که توهمی است، منی که وجود ندارد ولی بر ما فشار می‌آورد. آبروی مصنوعی که می‌ترسیم بریزد. قدرت پوشالی که هر آن در حال ریزش است، چون از همانپدگی‌ها سرچشمه می‌گیرد. نظم من در آورده‌ای که فکر می‌کنیم نظم است. کنترل و مدیریتی که در دست سلطه من ذهنی است. راستی، چرا کنترل را در خانواده‌ام رها نمی‌کنم؟ استاد عزیزم می‌گوید بگذار همه در کنارت راحت باشند. پس چه باورها و فکرهای غلطی را حمل می‌کنم؟ باید بنشینم و بینم: آیا با نقش مادری هنوز همانیده‌ام؟ آیا با نقش همسری همانیده‌ام؟ آیا با نقش معلمی همانیده‌ام؟ جواب بله است. خداوندا، به خاطر من ذهنی خودم و دیگران سپاس. اگر این رحم وجود نداشته باشد چگونه زاده شوم.

گفت این غم تا قیامت می کشی
 می کشم ای دوست آری می کشم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۳

در داستانی که عقاب کفش حضرت رسول را برد، مار آن را انداخت و کفش را به پیامبر بازآورد، یاد گرفتیم که زندگی با اتفاقاتش مار هم‌هویت‌شدگی را به ما نشان می‌دهد و از نقش‌هایمان جدا می‌کند. یعنی می‌توانیم نقش مادری، همسری و معلمی را برعهده داشته باشیم ولی هم‌هویت‌شدگی‌های ترس، کنترل، وابستگی و یا بی‌توجهی و عدم مسئولیت را در نقش‌ها و روابط شناخت و رابطه‌ای بر مبنای عشق و دوستی و همکاری متقابل با صبر و فضاگشایی ساخت. رابطه‌ای که در خانواده و هر سیستم کاری که هستیم بدون سلطه داشتن بر یکدیگر در رسیدن به استقلال، بلوغ، پختگی و در نهایت رسیدن به هم‌بستگی متقابل به یکدیگر کمک می‌کنیم.

-خانم فاطمه



آقای نظام غلامی از کرج



با سلام و عرض ادب محضر استاد گران قدر جناب آقای شهبازی عزیز و همراهان همیشگی گنج حضور.

رسیدن به گنج حضور به خاطر این نیست که ما دردهایمان را شفا دهیم، یا روابط بغرنجمان را با دیگران اصلاح نماییم، هیجانات منفیمان را کنترل کنیم، از غصه‌ها و هم‌هویت‌شدگی‌ها و شرطی‌شدگی‌های گذشته و یا از تقلید نجات پیدا کنیم. بلکه باید به این نکته اساسی و بسیار مهم توجه کنیم که قضا و کن‌فیکون الهی تمام این معظلات و مشکلات را جلوی پای ما گذاشته که به مطلب بسیار مهم‌تری پی ببریم، و آن زنده شدن به خدائیت خودمان است. زنده شدن به اصل گم‌شده و فراموش شده خودمان. خداوند در قرآن می‌فرماید: من از رگ گردن به شما نزدیک‌ترم، و باز می‌فرماید: از نفخه و روح خودم در جسم شما دمیدم، همچنین می‌فرماید در زمین و آسمان‌ها جا نمی‌شوم ولی در دل انسان به حضور رسیده و مومن جا می‌شوم.

دیگر خداوند چگونه واضح‌تر از این مطلب بگوید که ما و او یک هشپاری هستیم، ما امتداد او و خدائیت هستیم. هر چند در صورت بیدار شدن از خواب ذهن و زنده شدن به خدائیت خویش، می‌توانیم از تمام نعمات دنیوی به اندازه و با کیفیت بهتر و به دور از افراط و تفریط استفاده نماییم. ولی غرض از خلقت ما هدف عالی‌تری است و آن زنده شدن به حضور است.

اگر به این مهم که (هدف از خلقت بشر زنده شدن حضور است) برسیم، آن خواسته‌های پیش پا افتاده مادی و دنیوی مثل داشتن پول، خانه ماشین، موفقیت‌های روزمره و غیره را هم خواهیم داشت، ولی آن‌ها اولویت نیستند. و لذا ما باید هیچ‌گاه مرتکب این اشتباه فاحش نشویم، که غرض از تبدیل و زنده شدن به گنج حضور، (صرفاً) این باشد که دردهایمان را درمان کنیم، یا به خواسته‌های دنیوی خود برسیم. و لذا ما برای تحقق هدف متعالی و برتر خلق و به زمین فرستاده شده‌ایم، که همان شناختن اصل گم‌شده خود، و زنده شدن به خدائیت خود است. کسی که به خدائیت خود زنده شود، دیگر مشکل لاینحلی برایش نمی‌ماند.

پس ما باید تلاش کنیم و با تعهد و پشتکار روی خودمان کار کنیم و در برابر اراده و مشیت الهی که در لباس اتفاق این لحظه جلوی پایمان گذاشته می‌شود تسلیم باشیم و با رضا و عمل به قانون جبران سعی کنیم به خدا و اصل خود زنده شده تا از نعمت عشق، شادی بی‌سبب، امنیت، خرد کل و هزاران نعمت دیگر زندگی برخوردار شویم. پس قدر این عمر کوتاه را بدانیم و از زرق و برق دنیا پرهیز کنیم. سعی نکنیم با اعمال و افکار من‌دار از همه جلو بزنیم و در بعد مادی و جسمی همیشه رتبه اول کسب کنیم. گدای تایید و توجه دیگران نباشیم. سعی نکنیم با واکنش، دیگران را سر جای خودشان بنشانیم. تا زبان حق نگشتیم از نصیحت و اصلاح دیگران خودداری کنیم.

از ستیزه و مقاومت و قضاوت جداً خودداری کنیم. یادمان باشد، هر چالشی قضا و کن فیکون الهی برایمان پیش می‌آورد، به خاطر این است که ما فضاگشایی کنیم و فضاگشایی را یاد بگیریم. دوستان عزیز، قدر و ارزش فضاگشایی را خوب بدانیم، که در مقابل من‌های ذهنی دیگران و من‌ذهنی خودمان بهترین سلاح فضاگشاییست. این تن‌خاکی و عاریتی یک روزی ماموریتش تمام می‌شود. اگر در طول حیات چند روزه دنیا به ماموریت (موت قبل‌الموت) عمل نکنیم و با تولد ثانی به خدائیت خود زنده نشویم، از زیانکاران خواهیم بود و روز مرگ جسمی متوجه می‌شویم چه کلاه گشادی سرمان رفته است.

نه ثروت مانده، نه شهرت مانده، نه زن و فرزند می‌توانند به ما در آن روز کمکی بکنند، نه جوانی، نه زور و قدرت، نه آبروی مصنوعی و قلبی من‌ذهنی به درمان می‌خورد، نه تعریف و تمجید دیگران گره‌ای از کارمان وا می‌کند، نه زیبایی و خوشگلی ظاهری و نه هیچ چیز فانی این دنیا برایمان نمی‌ماند، جز حضور، جز زنده شدن به خدا در این چند روزه عمر دنیوی.

کسی که عمر گران‌مایه خود را فقط صرف بدست آوردن و توسعه این مظاهر فریبنده دنیا کند و با حرص سیری‌ناپذیری و بیمارگونه خود فقط به فکر (هرچه بیشتر بهتر) باشد و با این اقلام گذرا هم‌هویت شود و دل خود را آلوده به انبار کردن این اقلام فانی نماید، و با این عینک هم‌هویت‌شدگی به دیگران و به دنیا نگاه و عمل کند، عمر ارزشمند خود را بخاطر هیچ به هدر خواهد داد. هدف از زندگی کوتاه ما رسیدن به این‌ها نیست. این‌ها قطره‌ای از دریای بی‌نهایتی است که اگر به آن دریا برسیم، به این قطرات هم خواهیم رسید. پس به دریای حضور زنده شو که دنیا هم قطره‌ای از دریای حضور است. یا حق شاد و پیروز باشید.

نظام غلامی از کرج



خانم زهرا از فنلاند



قل یا انصتوا آیا باید حرف بزنم و یا عملی را انجام بدهم، یا باید ساکت و ساکن باشم؟

تا کنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می کنی

متصل چون شد دلت با آن عدن
هین بگو مهراست از خالی شدن

امر قل زین آمدش کای راستین
کم نخواهد شد بگو دریاست این

انصتوا یعنی که آبت را به لاغ
هین تلف کم کن، که لب خشک است باغ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۳۱۹۶ تا ۳۱۹۹

همیشه در این درگیری بودم که حال که من دارم روی خود کار می‌کنم باید تسلیم باشم و تسلیم را با بی‌عملی یکی می‌دانستم. بی‌عملی تبدیل به کاهلی من ذهنی می‌شد و اینکه پذیرش داشته باشم به اتفاق، نه به فضای اطراف اتفاق. در ابیات بالا جناب مولانا صریحاً تکلیف را مشخص کرده‌اند. بله، اگر من ذهنی خودت و یا دیگران را حبر و سنی می‌کنی، باعث می‌شود در آخر بدخو و خالی شوی. یعنی اینکه اگر با من ذهنی عمل کنیم، در آخر چون واکنش شرطی شده ذهن به طرف مقابل و اتفاق هست، نتیجه مثبتی نخواهد داد. ولی اگر فضا را باز کردیم در اطراف اتفاق، متصل چون شد دلت با آن عدن، باید بگیریم و نباید بترسیم. از مورد قضاوت قرار گرفتن و یا تایید نشدن و یا از حس نقص داشتن. عاملی که باعث می‌شود نگیریم و عمل نکنیم، ترس است. چون تجربه ما فقط با ذهن بوده است و می‌ترسیم با عملمان و حرفمان چیزی کم شود و خوی خساست و کمیابی‌اندیشی داریم و ذخیره می‌کنیم.

خدا گفته بگو همان طور که به بزرگانیش گفته بگو. یعنی حرف بزنیم خودمان را ابراز کنیم و عمل کنیم. در آن زمان ما به دریا وصل هستیم و این دریا است که از طریق ما حرف و عمل می کند. ولی یادمان باشد این حالت بسیار ظریف است، دوباره انصتوا. یعنی در هر لحظه و هر دم که از وصل بودن خارج شویم باید خاموش باشیم و عملی نکنیم. چون باغ خشک شده و هر لحظه دارد به کارافزایی‌ها اضافه می شود. با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و تمام یاران عشقی.

-زهرا از فنلاند



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com